امام میدانی

غلامی جلیسه، مجید

در کتاب«تاریخ نیشابور»آمده است:«ابن جریح‏ از بزرگان تابعین فرموده که بهترین شهر خراسان‏ نیشابور است،از او پرسیدند که این گفتار تو است یا روایت است؟وی جواب داد که این سخن روایت‏ است،امام حاکم نیشابوری در ادامهء این نوشته خود می‏گوید این همان حدیثی است که ابن مخارق از پیغمبر(صلی الله علیه و آله)نقل کرده که ایشان‏ فرمودند:خیر خراسان نیسابور

حاکم نیشابوری این سخن را از زبان شیخ ابراهیم‏ بن طهمان که از بزرگان تبع تابعین است نیز نقل کرده‏ است(1).همچنین علی بن زید بیهقی نیز در تاریخ‏ بیهق خود آورده است که:

خیر بلاد خراسان نیسابور(2)

حموی در معجم البلدان در توصیف نیشابور این‏ چنین می‏گوید:

هی مدینه عظیمة،ذات فضائل جسیمة،معدن‏ الفضلاء و منبع العلماء،لم ار فیما طوفت من البلاد مدینة!کانت مثلها.(3)

وی در ادامه می‏گوید:«قال ابو العباس الزوزنی‏ المعروف بالمأمونی:

لیس فی الارض مثل نیسابور

بلد طیب و رب غفور(4)

از جمله زیباترین توصیفات،درباره نیشابور، سخن جوینی در کتاب جهانگشای اوست که‏ می‏گوید:اگر زمین را نسبت به فلک توان داد،بلاد به مثابت نجوم آن گردد و نیشابور از میان کواکب، زهرهء زهرای آسمان باشد و اگر تمثیل آن به نفس بشری‏ رود،کسب نفاست و عزت انسان عین انسان تواند بود.

و ماذا یصنع المرء ببغداد و کوفان‏ و نیسابور فی الارض کالانسان فی الانسان(5) حبذا شهر نیشابور که در روی زمین‏ گر بهشتی تست همان است و گر نی خود نیست(7-6)

لازم به ذکر است که در نیشابور گروهی از اولاد رسول اکرم(ص)دفن شده‏اند که این خود از اسباب‏ نزول و وفور برکات در این خاک است.در اینجا از باب تیمن و تبرک نام عده‏ای از احفاد خاندان عصمت‏ و طهارت(علیهم السلام)را ذکر می‏کنیم:

1)حسین بن محمد بن زید بن امام علی زین‏ العابدین(علیه السلام).

2)محمد بن حسین بن عیسی بن زید بن امام علی‏ زین العابدین(علیه السلام).

3)محمد بن حسین ذی الدمعه بن زید بن امام‏ علی(علیه السلام).

4)محمد بن جعفر بن حسن بن علی بن‏ عمر الاشرف بن امام علی زین العابدین(علیه‏ السلام).

5)احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل بن‏ امام جعفر بن محمد الصادق(علیه السلام).

6)محمد بن عبد الله بن زید بن عبد الله بن حسن‏ بن زید بن امام حسن(علیه السلام).

7)الداعی بن عبد الله بن حسن بن جعفر بن‏ حسین بن علی بن علی بن محمد بن جعفر الصادق(علیه السلام)

از جمله بزرگانی که این خاک به خود دیده و آنگونه که باید،شخصیت و جایگاه علمی او معرفی‏ نشده،امام میدانی است.وی آثار گرانمایه‏ای را تألیف و شاگردانی برجسته‏ای را تربیت کرده است.

در این مقاله سعی داریم که گوشه‏ای از شخصیت این‏ عالم برجسته را برای شما بازگو کنیم.

شناسنامه

نام وی احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم میدانی‏ نیشابوری(8)،کنیه‏اش ابو الفضل و ابی البرکات بوده‏ و وی را با القابی چون:

«امام،علامه،امام افضل،بزرگ فضلاء شرق‏ و غرب،ارباب فضل و ادب،ادیب، صدر الافاضل،نحوی،اصولی،لغوی» می‏شناسند.

ولادت و وفات

در هیچ یک از کتب تاریخی و سیره نگاری و رجال،اشاره‏ای به تاریخ ولادت میدانی نشده است‏ و تنها آقای غلام حسین صدری افشار مترجم کتاب‏ (تاریخ ادبیات ایران)نوشته-ادوارد براون-در یادداشت‏ها و اضافات خود بر این کتاب،تاریخ‏ ولادت میدانی را سال 471 هـ.ق ذکر کرده است.(9)

البته این تاریخ مطمئنا اشتباه است چرا که اولا همه‏ سیره نگاران،تاریخ نویسان و رجال نویسان‏ متفق القولند که میدانی شاگرد واحدی است و وفات‏ واحدی نیز به سال 468 اتفاق افتاده است(10)و ثانیا قفطی در کتاب خود می‏گوید که میدانی در سال‏ 470 هـ.ق از مجاشعی نحوی هنگام بازگشتش از غزنه در نیشابور اجازه کتابت گرفته است.(11)، بنابراین دلایل متقن،قول آقای صدری قابل قبول‏ نیست.

تاریخ وفات وی را روز چهار شنبه 25 رمضان‏ سال 518 هـ.ق مطابق با سال 1124 م ذکر کرده‏اند.(12)و امام شاهپور بروی نماز خوانده است.(13)

نقل شده که میدانی در هنگام وفات این دو بیت‏ شعر را بسیار می‏خواند:

تنفس صبح الشیب فی لیل عارضی‏ فقلت عساه یکتفی بعذاری

فلما فشا عاتبته فاجابنی‏ ایا،هل تری صبحا بغیر نهاری(14)

صبح پیری دمید و آثار سپیدی در شب سیاه‏ عارضم شد،با خود گفتم شاید به سپید کردن گونه‏ام‏ کفایت کند و چون همه سر و رویم را فرا گرفت،با او به سخن برخاسته که چرا جایی از سپیدی وانگذاری؟ پاسخ داد:آیا صبحی دیده‏ای که روز روشن به همراه‏ نداشته باشد.

بسیاری از بزرگان این شعر را به خود او نسبت‏ داده‏اند.(15)

محل دفن

وی را در بالای میدان زیاد که منسوب به زیاد بن‏ عبد الرحمن و از محلات نیشابور به شمار می‏آمد دفن‏ کردند.(16)

نسبت او به میدان

در کتب جغرافیایی پنج مکان به نام میدان ذکر شده‏ است:

1)میدان زیاد که محله‏ای است در نیشابور

2)محله‏ای در اصفهان

3)محله‏ای در بغداد

4)محله‏ای در خوارزم

5)شهری در ماوراء النهر(17)

میدانی نسبتی است،به میدان زیاد بن عبد الله که‏ محله‏ای از محلات نیشابور است.(18)و گفته شده‏ که علت انتساب وی به میدانی به خاطر سکونتش در این محله است(19).البته در نیشابور محلات دیگری‏ نیز به جز این میدان چون میدان تلاجرد که در صدر میدان قصر هارون رشید بوده یا میدان هانی و میدان‏ حسین بن معاذ بن مسلم نیز وجود داشته است.(20)

از اعلامی که به میدان«زیاد بن عبد الله»منسوبند می‏توان اشخاص زیر را نام برد:

1)ابراهیم بن الحسن النیسابوری المیدانی

2)احمد بن ابراهیم بن صالح بن داود النیسابوری‏ المیدانی

3)عباس بن سهل،ابو الفضل المیدانی‏ النیسابوری

4)محمد بن احمد بن محمد بن معقل ابو علی‏ المیدانی...(21)

البته اعلام دیگری نیز به این نسبت(میدانی) منسوبند که از جمله می‏توان اشخاص زیر را نام برد.

1)ابوالفضل مطهر بن احمد میدانی که از مردم‏ میدان اصفهان بوده است.

2)عبد الرحمن بن جامع میدانی که از مردم میدان‏ بغداد بوده است.

3)صدقه بن ابی الحسین میدانی که او نیز از میدان‏ بغداد بوده است.(22)

\*ابو الحسن بیهقی می‏گوید:«امام‏ و استاد ما صدر الافاضل، ابو الفضل احمد بن محمد بن احمد میدانی،در روزهایی که از فضل‏ و کمال خبری نبود و پایه‏های‏ دانش و اندیشه نابوده شده و علم‏ بی‏قدر و منزلت گردیده،همراه و همنشین دانش و اندیشه بود.»

پدر وی

پدر وی محمد بن احمد بن ابراهیم المیدانی است‏ که هیچ اطلاعی از وی در دست نیست.وی احتمالا فرزند احمد بن ابراهیم بن صالح بن داود النیسابوری‏ المیدانی،حنفی مذهب است که عبد القادر القرشی‏ در کتاب«الجواهر المضیهء فی طبقات الحنفیه»(23)و حاکم نیشابوری در کتاب«تاریخ نیشابور»از وی نام‏ برده است(24)و با توجه به سنه وفات احمد بن ابراهیم‏ که حاکم نیشابوری آن را سال 315 ذکر کرده و نیز حدسیاتی که راجع به سال تولد میدانی می‏توان زد این نسبت درست به نظر می‏رسد.

اساتید

1)ابی الحسن علی بن احمد بن محمد بن علی‏ متویه نیشابوری(468-398 ق)

از برجسته‏ترین افرادی که میدانی افتخار شاگردی‏ آنان را داشته واحدی است(25)،وی شاگرد ثعلبی‏ مفسر معروف و صاحب تصانیفی است که همواره‏ در محافل علمی مورد توجه بود و از آثار بجا مانده‏ وی می‏توان به کتب زیر اشاره کرد:

1)اسباب النزول

2)تفسیر قرآن که در سه عنوان البسیط،وجیز و وسیط نوشته شده و در مجموع به نام«الحاوی لجمیع‏ المعانی»موسوم به تفسیر واحدی معروف است.

3)المغازی

4)شرح اسماء الحسنی

5)نفی التحریف عن القرآن الشریف

6)شرح دیوان متنبی(26).

2)یعقوب بن احمد بن محمد بن احمد القاری‏ الادیب نیشابوری البارع الکردی(ابو یوسف)(...- 474 ق)(27)

وی استادی مشهور در زمینه ادبیات عرب و لغت‏ است.او شاگرد حاکم ابی سعد بن دوست(28)و صاحب تصانیف فراوانی چون«فوائد و نکت و طرف»،«البلغه المترجمه فی اللغه»،«جونه الند.» (29)و شاگردانی بزرگوار است.باخرزی در کتاب‏ خود تعاریف فراوانی از وی کرده است و همچنین‏ ابی الحسن بیهقی نیز در ابتدای کتاب«المعارج»خود که شرحی است بر نهج البلاغه امیر المومنین(علیه‏ السلام)بعد از ذکر نام فرزند یعقوب یعنی حسن‏ می‏گوید که او و پدرش در جهان ادب دو ماه و در بستان‏های تقوا و پرهیزکاری چون دو میوه‏ای رسیده‏ بودند.(30)آقا بزرگ تهرانی معتقد است که وی شیعه‏ بود.(31)

3)ابو الحسن علی بن غالب بن جابر بن‏ عمرو بن الحسن فضال القیروانی(32)مجاشعی‏ الفرزدقی(؟-479 ق)(33)

مجاشعی نیز از اساتید میدانی و صاحب تفسیر العمیدی و شرح مفصل آیه

«بسم الله‏ الرحمن الرحیم»

و شرح عنوان«الادب فی معرفه‏ الدب و کتاب الدول»و«الاشاره فی تحسین العباره»، «اکسیر الذهب فی صناعه الدب»،«الاکسیر فی‏ علم التفسیر»،«سر السرور»،«شجره الذهب‏ فی معرفه ائمه الادب»،«شرح معانی الحروف‏ للرمانی»،«عنوان الاعراب»،«العوامل و الهوامل‏ فی النحو»،«الفصول فی معرفه الاصول‏ معارف الادب»،«مقدمه فی النحو»و«النکت‏ فی القرآن»است.

وی ساکن قیروان بوده و مدتی نیز در شهر غزنه‏ زندگی می‏کرده است و در این مدت دو سفر به‏ نیشابور داشته است،یکی در حدود سال 460 و دیگری در سال 470 که میدانی در همین سال که‏ مجاشعی از غزنه و از طریق نیشابور برمی‏گشته، اجازه کتابت یافت.بعد از آن مجاشعی راهی بغداد شده در همان جا ساکن می‏شود و در ربیع الاول سال‏ 479 از دنیا رفته و در باب ابرز بغداد به خاک سپرده‏ می‏شود.

4)ابو الحسن علی بن احمد فنجکردی(34) (433-513 ق)

میدانی در مقدمه کتاب خود«السامی فی الاسامی» گوید:تشویق‏های استادم ابو الحسن فنجکردی بود که مرا به تهذیب این کتاب واداشت.

بیهقی در کتاب«الوشاح الدمیه»،در مورد او می‏گوید:«امام علی بن احمد فنجکردی ملقب به‏ شیخ الافاضل،اعجوبه زمان و معجزه هم عصران‏ خود،پیر حرف و رهرو و پیشتاز عالمان پر فضیلت‏ بوده است.فنجکردی از جمله شاگردان،یعقوب بن‏ احمد الادیب است،که بنابر گفته عبد الغافر بن فارسی‏ او لغت را نزد یعقوب بن احمد خوانده است.

شاگردان

1)سعید بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم بن احمد المیدانی(...-539)

از وی به عنوان فرزند میدانی نام می‏برند،از زندگی او چیز زیادی در دست نیست مگر تألیفات‏ چندی که از او به جا مانده است به شرح زیر:

1)«الاسمی فی الاسماء»2)«نحو الفقهاء»،3) «غریب اللغه»

2)احمد بن علی بن محمد بن احمد ابو جعفر ابن‏ ابی جعفر ابن ابی صالح البیهقی(بو جعفرک)(ح‏ 470-544 ق)

از زندگی وی بخصوص از دوران طفولیت او مطالب چندانی در دست نیست،آن چه ما از وی‏ می‏دانیم این است که وی شاگرد محمد بن صاعد القاضی و ابو الحسن علی بن الحسن بن العباس الواعظ بوده است و همچنین کتاب«صحاح»و بسیاری از کتب دیگر را نزد میدانی خوانده و حفظ کرده است، همه متفق القولند که وی امام مسجد جامع قدیم‏ نیشابور بوده و جز در اوقات نماز از خانه خود خارج‏ نمی‏شده است،القاب مقری،لغوی،نحوی،مفسر و علامه که به او نسبت داده شده است بیانگر تبحر او در علوم قرائت،لغت،نحو و تفسیر بوده است.از شاگردان وی می‏توان به ابو الحسن علی بن زید بیهقی‏ اشاره کرد که از شاگردان میدانی نیز بوده،از جمله‏ آثار او می‏توان به کتب زیر اشاره کرد:

1)«المحیط بلغات القرآن»2)«ینابیع اللغه»،3) «تاج المصادر»،4)«المحیط بعلم القرآن»

آقا بزرگ تهرانی قایل به تشیع وی است.

3)علی بن أبی القاسم زید بن محمد بن الحسین‏ البیهقی النیشابوری(499-565 ق)

نامبرده که دارای مذهب تشیع است در دوران‏ طفولیت مجلس درس حکیم عمر خیام را درک کرده‏ و به قول خود در کودکی کتاب«الهادی للشادی»و «اسامی فی الاسامی میدانی»،«مصادر زوزنی»، «غریب القرآن عزیزی»

بیهقی صاحب تألیفات متعدد و پر مایه است،در «معجم الادباء»قریب هشتاد اثر را به وی نسبت‏ داده‏اند،کمتر محقق و عالم و پژوهشگری را می‏توان‏ یافت که از میراث‏های به جا مانده از او بهره نبرده‏ باشد،از جمله این تألیفات می‏توان از کتب زیر نام‏ برد.

1)اسئله القرآن مع الاجویه،2)وشاح،3) جوامع الاحکام،4)دمیه القصر،5)تاریخ بیهق، 6)قصه خبیر بن العلیم،7)معارج النهج فی شرح نهج‏ البلاغه،8)ایضاح البراهین،9)الوقیعه فی منکر الشریعه،10)قرائن آیات القرآن و...

4)ابو یعقوب یوسف بن طاهر بن یوسف بن‏ الحسن خوبی یا خوبی(؟-549 ق)

وی از فضلای قرن ششم هجری و از شاگردان‏ \*میدانی از جمله یکه تازان عصر خود خاصه در عرصه ادبیات‏ عرب بوده است و در این مورد می‏توان به مجادلات او و رقیب‏ هم عصرش،زمخشری اشاره کرد که دلیل بر قدرت فراوان او در علوم ادبی است.

میدانی است.کتاب مجمع الامثال استاد خود را تحت عنوان«فرائد الخرائد فی الامثال و الحکم»در سال 532 تلخیص کرده است.

وی را ساکن نوقان طوس و منسب‏دار مسند قضاوت در آنجا دانسته‏اند.از دیگر آثاری که به وی‏ نسبت داده شده است می‏توان به«تنزیه القرآن الشریف‏ عن وصمه اللحن و التحریف»و«التنویر علی سقط الزند ابی العلاء معری»نام برد.

درباره نسبت وی گفته شده که الخویی نسبتی‏ است به خوی که یکی از شهرهای آذربایجان است.

5)عبد الکریم بن محمد بن منصور السمعانی‏ (506-562 ق)

وی که شافعی مذهب،فقیه،مورخ و حافظ حدیث بوده،برای طلب علم و استماع حدیث به‏ شهرهای مختلف از جمله(اصفهان،ری،همدان، عراق،حجاز و بلاد خراسان)سفر کرده است و در این اثناء به ملاقات و مجالست علما و اکابر موفق شده‏ و مشایخی که اخبار را از ایشان گرفته زیاده بر چهار هزار نفرند.

هیچ کتابی از کتب معرفی رجال سمعانی را به‏ عنوان شاگرد میدانی معرفی ننموده یا به ملاقات‏ سمعانی نیز با میدانی اشاره نکرده‏اند ولی از این گفته‏ سمعانی مبنی بر گرفتن اجازه از میدانی برای نقل‏ مسموعات میدانی می‏توان حدس زد که قریب به یقین‏ وی با میدانی ملاقات یا مکاتباتی داشته است وگرنه‏ صدور اجازه برای وی بدون هیچ ملاقات یا مکاتبه‏ علمی،بعید به نظر می‏رسد.

از دیگر شواهدی که می‏تواند دال بر ملاقات‏ سمعانی و بهره‏وری از او باشد،اشاره اکثر کتب‏ رجال و تاریخ بر کثیر السفر بودن سمعانی و حرص و ولع وی برای دیدن اساتید و طلب علم و سماع حدیث‏ است،که خود امکان دیدار سمعانی با میدانی را دو چندان می‏کند.

ضمنا سمعانی سه بار به نیشابور سفر کرده،که‏ این خود می‏تواند تعداد ملاقات وی را با میدانی دو چندان می‏کند.

از جمله آثار وی می‏توان به کتب زیر اشاره کرد:

1)الانساب،2)تاریخ مرو،3)تذییل تاریخ‏ بغداد،4)عوالی،5)فضائل الصحابه،6)معجم‏ المشایخ.7)تاریخ الوفاه للمتأخرین،8)التحبیر فی المعجم الکبیر

مرجعیت علمی میدانی

القاب فراوان وی دال بر مرجعیت او در علوم‏ مختلف است،صاحب کتاب معجم الادباء از قول‏ محمد بن أبی المعالی الحواری در کتاب«ضاله‏ الادیب من الصحاح و التهذیب»نقل می‏کند که:

بارها از بزرگان اصحاب میدانی شنیده‏ام که‏ می‏گفتند:اگر ذکا و شهامت و فضل،قبول صورت‏ می‏نمودند،میدانی آن صورت بود و آن کسی که در کلام میدانی تأمل نماید و پیروی او کند،بداند که این‏ دعوی صدق است.(35)

ابن خلکان او را ادیب و فاضل و عارف به لغت‏ معرفی کرده و می‏گوید:«که میدانی در فنون علوم‏ ادبی،خصوصا لغت و امثال عرب،به درجه اتقان‏ رسیده بود.(36)قفطی می‏گوید:«میدانی امام اهل‏ ادب در عصر خود بوده و شهرتش به واسطه ادیب‏ بودنش است و در شهرهای گوناگون،به واسطه‏ تألیفات نیکویش شهرت یافته،دستش در علوم ادبی‏ باز و کتب بزرگی تصنیف کرده است.»(37)

ابو الحسن بیهقی می‏گوید:«امام و استاد ما صدر الافاضل،ابو الفضل احمد بن محمد بن‏ احمد میدانی،بزرگ ادبا و اسوه فضلا،در روزهایی‏ که از فضل و کمال خبری نبود و پایه‏های دانش و اندیشه نابوده شده و علم بی‏قدر و منزلت گردیده، همراه و همنشین دانش و اندیشه بود،او بعد از زمانی‏ که روزگار به واسطه گذشت ایام پایه‏های علوم را سست نموده بود،آن پایه‏ها را قوام بخشید و انگشتان‏ دانشمندان را بر خطوط و حروف علوم قرار داد، خداوند متعال فاضلی را در عهد او خلق نکرد،مگر آن که آن فاضل در مأدبه آدابش مهمان گردیده باشد و در تابستان و زمستان بر در خانه‏اش رفته باشد.»(38)

به طوریکه نقل شده ائمه حدیث و پیشوایان لغت‏ که پس از او پا به عرصه ظهور گذارده‏اند از شاگردان‏ وی بوده‏اند و خود او هم از محدثان حدیث روایت‏ می‏کرده و هم از آنان احادیث را به سماع شنیده‏ است.»(39)

کتب و شاگردانی که او از خود به یادگار گذاشته، از جمله مدارکی هستند که دال بر مرجعیت علمی او در علوم مختلفه و به ویژه در لغت و ادب عربی و فارسی‏اند که از آن جمله می‏توان به مجمع الامثال وی اشاره کرد که هنوز بعد از گذشت 9 قرن اولین مرجع‏ در این زمینه است و همه مطلعان اظهار داشته که مانند آن تألیف نشده است(40)،مورخان نوشته‏اند که‏ زمخشری بعد از تألیف کتاب«المستقصی»که در امثال است،بعد از آنکه به کتاب مجمع الامثال میدانی‏ وقوف یافت بعد از دقت نظر،حسن وضع و تألیف و بسط عبارت و کثرت فوائد آن بر حیرتش افزوده،خود و کتابش را از همه جهت پایین‏تر از آن دید و از تألیف‏ آن نادم و پشیمان شد.(41)

البته برای پی بردن به ارزش تألیفات وی و تأثیر گذاری آثارش در حیطه علوم مورد نگارش وی‏ در اعصار بعد،جای سخن بسیار است.میدانی از جمله یکه تازان عصر خود خاصه در عرصه ادبیات‏ عرب بوده است و در این مورد می‏توان به مجادلات‏ او و هم عصر و رقیبش زمخشری اشاره کرد،که خود دال بر قدرت فراوان او در علوم ادبی است.گویند هنگامی که زمخشری از کتاب مجمع الامثال و موقعیت علمی آن اطلاع پیدا کرد حسادت بر او چیره‏ گردید و به لفظ میدانی«نون»اضافه کرد که‏ (نمی‏دانی)شد،میدانی که بر این عمل او آگاه شد نیز بر«میم»زمخشری«نون»اضافه کرد که(زنخشری) شد که به معنی زن ناصالح است(42)،گویند که‏ زمخشری بعد از مطلع شدن از این دقت عمل میدانی‏ کتبا عذر خواهی کرد و میدانی نیز در جواب او نوشت‏ (اذا رجعت رجعنا و قبلت عذرک).(43)

به میدانی پاره شعرهایی نیز نسبت داده شده که‏ حکایت از طبع ظریف و شاعرانه و در عین حال از چهره معنوی وی دارد،از جمله آن اشعار آن دو بیت‏ بود که وی همواره هنگام مرگ بر زبان داشت و از دیگر اشعار او می‏توان به این اشعار اشاره کرد:

حننت الیهم و الدیار قریبة فکیف اذا سار المطی مراحلا

و قد کنت قبل البین لا کان بینهم‏ اغاین للهجران فیهم دلائلا

و تحت سجوف الرقم اغیر ناعم‏ یمیس کخوط الخیزرانة مائلا

و ینضو علینا السیف من جفن مقلة تریق دم الأبطال فی الحب باطلا

و یسکرنا لحظا و لفظا کأنما بفیه و عینیه سلافة بابلا

\*\*\*\*

شفة لماها زاد فی آلامی‏ فی رشف ربقتها شفاء سقامی

قد ضمنا جنح الدجی و للثمنا صوت کقلطک ارؤس الأقلام

\*\*\*\*

یا کاذبا اصیح فی کذبه‏ اعجبوة ابة اعجوبة

و ناطقا ینطق فی لفظه‏ واحدة سبعین اکذوبة

شبهک الناس بعرقوبهم‏ \*بزرگان درباره امام میدانی‏ نیشابوری گفته‏اند:اگر ذکا و شهامت و فضل،قبول صورت‏ می‏کردند،میدانی آن صورت بود و آن کسی که در کلام میدانی تأمل‏ و پیروی او کند،بداند که این‏ دعوی صدق است.

لما رؤوا اخذک اسلوبة

فقلت کلا انه کاذب‏ عرقوب لا یبلغ عرقوبة(44)

تألیفات میدانی

همانطور که گذشت میدانی در علوم گوناگون‏ تبحر داشته است،آثاری که از وی به دست ما رسیده‏ کتبی گرانسنگ و پرمایه است،که برخی از آن آثار در نوع خود بی‏نظیرند.البته بحث تفصیلی درباره آثار وی و بهره‏گیری میدانی از اقوال گذشتگان و یا ارایه‏ مطالب جدید یا سبک جدید در عرصه علوم مورد بحث در کتب خود و همچنین استفاده عالمان و اندیشمندان از نظرات و کتب میدانی بحثی که از حوصله این مقاله بیرون است ولی در این بخش به‏ معرفی اجمالی آثار میدانی می‏پردازیم:

1)مجمع الأمثال

این کتاب از جمله بهترین تصانیف در این زمینه‏ است که مشتمل بر بیست هزار بیت است و به گفته‏ بسیاری از اهل فن،مانند آن نوشته نشده است.وی‏ این کتاب را بنا بر خواسته ابو علی محمد بن ارسلان‏ گرد آورده و در تألیف آن از پنجاه کتاب لغت و امثال‏ استفاده کرده است و امثال رایج پیش از اسلام و بعد از آن را در 28 باب به عدد حروف هجاء گرد آورده‏ است و باب بیست و نهم را اختصاص به ایام عرب داده‏ و باب سی‏ام را مخصوص کلمات رسول خدا و خلفا و بخشی از عرفا قرار داده و شش هزار مثل در این‏ کتاب جمع آوری کرده است.

2)اسامی فی الاسامی(45) میدانی این کتاب را که ترجمه واژه‏های عربی‏ است به ثقة الملک شمس الکتاب ابو البرکات علی بن‏ مسعود بن اسماعیل پیشکش کرده و اسامی‏ فی الأسامی نام نهاده است،نگارنده واژه‏ها را در این‏ کتاب به چهار بخش تقسیم کرده است.

1)واژه‏های مذهبی،شرعیات اسلامی و غیر اسلامی 5 باب،2)حیوان‏ها و حیوانی‏ها 27 باب،3) آسمانی‏ها و ستاره شناسی 5 باب،4)زمینی‏ها 6 باب.

3)نزهه الطرف فی علم الصرف

کتابی است در آموزش صرف در 10 باب،باب‏ اول(مقدمة الصرف)،باب دوم(ابنیة الأسماء)،باب‏ سوم(أبینة الأفعال).باب چهارم(الألقاب الأنواع و معانی الأمثلة).باب پنجم(المصادر).باب ششم‏ (امثلة الفاعل و الأمر).باب هفتم(الحذف و الزیادة).باب هشتم(القلب و الابدال).باب نهم‏ (احکام همزة).باب دهم(حل العقد).

4)الهادی للشادی

کتابی است در زمینه آموزش نحو به نثر مرسل، وی این کتاب را بعد از نگارش کتاب اسامی‏ فی الأسامی به نام قاضی ابوالقاسم منصور بن محمد بن‏ احمد بن صاعد تألیف کرده است.این کتاب دارای‏ سه قسم است که هر قسم نیز را در بر دارد،قسم اول‏ درباره اسماء و دارای 12 باب،قسم دوم درباره افعال‏ و دارای 4 باب،قسم سوم درباره حروف و دارای‏ 10 باب است.

5)الانموذج فی النحو

کتابی در زمینه آموزش نحو است.(46)

6)شرح مفضلیات

این کتاب شرح اسم تفضیل‏های زبان تازی‏ است.»

7)منیة الراضی فی رسائل القاضی

این کتاب شامل برگزیده سخنان ابو احمد منصور بن محمد ازدی هروی است.

8)تدبیر مبتدی در تصریف

کتابی در زمینه آموزش صرف به زبان فارسی،که‏ مشتمل بر سه قسم ابنیه،صرف،و علل است.

9)المصادر

10)غریب اللغة

11)مأوی الغریب و مرعی الأریب

12)کتاب النحو(47)

مذهب میدانی و اوضاع سیاسی دورانش

از آنجا که وفات میدانی در سال 518 ق بوده است‏ اگر ابتدای تولد او را حدودا همزمان با روی کار آمدن‏ سلجوقیان در نظر بگیریم تا سال 518 می‏توان عمری‏ حدود 89 سال برای او در نظر گرفت که مدت عمری‏ معقول است و از آنجا که طغرل بیک از سال 429 ق تا سال 455 ق روی کار بوده یقین داریم،میدانی این‏ عصر را درک کرده یعنی اگر عمری کمتر از 89 سال‏ نیز برای او قایل شویم مطمئنا او هر چند اندک زمان‏ حکومت طغرل بیک یعنی ابتدای حکومت سلجوقیان‏ را درک کرده است.

به طور کلی زمان بندی حکومت سلسله پادشاهان سلاجقه خراسان بدین قرار است:

429-455 هـ.ق رکن الدین ابو طالب طغرل بیک‏ 26 سال

455-465 هـ.ق عضد الدین ابو شجاع الپ‏ ارسلان 10 سال

465-485 هـ.ق جلال الدین ابو الفتح ملکشاه‏ اول 20 سال

485-487 هـ.ق ناصر الدین محمود 2 سال‏ 487-498 هـ.ق رکن الدین ابو المظفر بر کیارق‏ 11 سال

498-511 هـ.ق جلال الدوله ملکشاه دوم- غیاث الدین او شجاع محمد 13 سال

511-552 هـ.ق معز الدین ابو الحارث سنجر 41 سال

بنابر تحلیل فوق باید اوضاع سیاسی دوران‏ زندگی میدانی را در عصر سلجوقیان بررسی کنیم البته‏ لازم به ذکر است که بررسی کامل اوضاع سیاسی در این عصر امری خارج از بحث ما و نیازمند عرصه‏ای‏ دیگر است ولی از باب نیاز،یعنی به جهت اثبات‏ مکتب دینی میدانی لازم می‏آید که تا حدی به بررسی‏ اوضاع سیاسی آن دوران بپردازیم.

تقریبا مورخین متفق القولند که سلاجقه حنفی‏ مذهب بوده و وزرای خود را نیز از میان حنفیان یا شافعیان برمی‏گزیدند.بنابراین حنیفه و شافعیه دو مذهب حاکم عصر بوده است.

در این میان آیا می‏توان جایی برای شیعه در این‏ دوران پیدا کرد یا نه؟

آنچه از بررسی کتب مختلف تاریخی اعم از نگاشت‏های اهل تسنن و تشیع برمی‏آید دو نظریه‏ کاملا متفاوت در این عرصه وجود دارد:

1)سلجوقیان از جمله دشمنان سرسخت شیعیان‏ بوده‏اند.

2)سلجوقیان از جمله طرفداران شیعه بوده‏اند.

و البته هر گروه از مورخان طرفدار این دو نظریه‏ برای خود نیز دلایلی دارند ولی از تحقیقاتم به این‏ نتیجه رسیده‏ام که مجموعا امامیه از باب تسلط دو مذهب وقت دارای پیروان و طرفداران کمی بوده ولی‏ این گونه نیز نبوده که سلاطین وقت سرسختانه‏ در صدد ریشه کن کردن مذهب امامیه باشند و مدارک‏ فراوانی نیز موجود است که نشان می‏دهد حتی بعضی‏ از وزرای آل سلجوق از فرقه امامیه بوده ولی به علت‏ تنگ نظری از کار بر کنار شده‏اند،از وزرای معروف‏ این عصر می‏توان به نظام الملک اشاره کرد که او نیز خود شافعی مذهب بوده ولی مدارکی موجود است‏ که نسبت به تشیع علاقه خاصی از خود نشان داده‏ است.

در هر صورت آنچه مسلم است این است که‏ حنفیان و بیشتر شافعیان،در این دوران از وضعیت‏ مطلوبی برخوردار بوده‏اند و امام میدانی نیز آنگونه‏ که از آثار و نوشته‏هایش برمی‏آید حنفی مذهب بوده‏ است البته تلمذ وی نزد اساتیدی چون ابو الحسن‏ علی بن احمد فنجکردی و یعقوب بن محمد بن‏ احمد الادیب نیشابوری و پرورش شاگردانی چون‏ احمد بن علی بو جعفرک بیهقی و علی بن ابی القاسم‏ زید بن محمد بن الحسین بیهقی که سیره نگاران همگی‏ را شیعه دانسته‏اند،یا احترام به ائمه اطهار و ذکر نام‏ آنان در خطبه‏های کتب خود و ثنا و مدح آنان و استفاده‏ فراوان از کلمات و سخنان علی بن ابیطالب‏ (علیه السلام)بالاخص در کتاب مجمع الامثال وی، اگر تشیع وی را ثابت نکند ارادت او را به خاندان‏ عصمت و طهارت ثابت می‏کند و البته این که او و هیچ کدام از اساتید و شاگردانش در زمره نزدیکان‏ خاندان سلجوقی نبوده یا در مدارس نظامیه به تدریس‏ یا تلمذ اشتغال نداشته‏اند نیز خود می‏تواند دلیلی قوی‏ بر دوری آنان از آل سلجوق و تقریبا نوعی تقیه در پیش‏ گرفته باشد.

\*یادآوری:به دلیل طولانی شدن مطلب بخشی‏ از ارجاعات به همراه منابع و مآخذ حذف شده است‏ اما کل ارجاعات و منابع و مآخذ در دفتر مجله موجود است.

(1)-تاریخ نیشابور،الحاکم النیشابوری،ص 7.

(2)-تاریخ بیهق،علی بن زید بیهقی(ابن فندق)،ص 22.

(3)-معجم البلدان،یاقوت حموی،ج 5،ص 331.

(4)-همان،ص 332.

(5)-ابیات فوق سروده ابی الحسن محمد بن عیسی الکرجی‏ از ندمای سلطان محمد غزنوی است که ثعالبی در تتمة الیتیمة به آن اشاره نموده است.

(6)-این شعر یا از انوری است و یا فتوحی مروزی آنرا سروده‏ و به انوری نسبت داده شده است.

(7)-تاریخ جهانگشای جوینی،ج 1 ص 311.

(8).ترجمه الکنی و الالقاب،ج 4،ص 652.

(9).تاریخ ادبیات ایران(از سنایی تا سعدی).ترجمه‏ی‏ غلام حسین صدری افشاری،ج 2.ص 246.

(10).معجم الادباء،ج 2،ص 507؛وفیات الاعیان.ج 1، 148؛سیر اعلام نبلاء،ج 14،ص 417.

(11).انباه الرواة،ج 1،ص 121.

(12).وفیات الاعیان،ج 1،ص 148:سیر أعلام النبلاء، ج 14،ص 147:معجم الأدباء ج 2،ص 511:ترجمه الکنی‏ و الالقاب ج 4.،ص 265؛ریحانه الأدب،ج 6،ص 52؛ أعلام زرکلی،ج 1،ص 214؛شذرات الذهب،ج 4، ص 57؛البدایة و النهایة،ج 6.ص 209؛کتاب الأنساب، ج 4،ص 384؛معجم المؤلفین،ج 2،ص 63.

(13).انباة الرواة،ج 1،ص 121.

(14).آخرین گفتارها در پایان زندگی،ص 348؛ترجمه‏ی‏ روضات الجنات،ج 1،ص 534.

(15).وفیات الأعیان،ج 1،ص 148.معجم الأدباء،ج 2، ص 511.

(16).وفیات الأعیان،ج 1،ص 148،معجم الأدباء،ج 2، ص 511.

(17).معجم البلدان،ج 5،ص 241؛مراصد الاطلاع،ج 3، ص 1343.

(18).وفیات الأعیان،ج 1،ص 148؛لب اللباب فی‏ تحریر الانساب،ص 257.

(19).معجم الأدباء،ج 2،ص 511؛انباة الرواة،ج 1، ص 121.

(20).تاریخ نیشابور،ص 219.

(21)-تاریخ نیشابور،ص 106-146.

(22)-ترجمه‏ی روضات الجنات،ج 1،ص 534.

(23)-الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیه،ج 1،ص 130.

(24)-تاریخ نیشابور،ص 131.

(25)-معجم الادباء،ج 2،ص 507:همان،ج 1، ص 511:وفیات الاعیان،ج 1،ص 148؛انباه الرواة، ج 1،ص 121؛ریحانة الادب.ج 6.ص 285؛سیر اعلام‏ النبلاء،ج 14،ص 417:ترجمه الکنی و الالقاب،ج 4، ص 652؛الایرانیون و الادب العربی(رجال علوم القرآن)، ج 1،ص 238.

(26)-ترجمه الکنی الالقاب،ج 4،ص 353؛ریحانة الادب.ج 6،ص 852؛الایرانیون و الادب العربی(رجال‏ علوم القرآن)،ج 1.ص 243.

(27)-معجم الادباء،ج 5،ص 45؛کشف الظنون،ج 1، ص 242:معجم المولفین،ج 13،ص 241؛اعلام‏ الزرکلی،ج 8،ص 194.

(28)-تاریخ نیشابور،ص 748.

(29)-اعلام زرکلی،ج 8،ص 194؛معجم المولفین،ج‏ 13،ص 241؛کشف الظنون،ج 1،ص 242؛انباه الرواة علی انباه النحاة،ج 4،ص 45؛البلغة فی تراجم ائمة النحو و اللغة،ص 242؛

(30)-معارج النهج البلاغه،ص 8؛طبقات اعلام شیعه،ج‏ 2،ص 341؛اشارة التعیین فی تراجم النحاة و اللغویین، ص 384.

(31)-طبقات اعلام شیعة،ج 2،ص 207.

(32)-صاحب کتاب انساب می‏گوید که قیروانی نسبتی است‏ به قیروان که شهری در مغرب آفریقا است،صاحب کتاب‏ معجم البلدان قبل از آوردن این قول گفتار ازهری را می‏آورد که قیروان معرب کلمه‏ی کاروان است که کلمه‏ای است‏ فارسی و عرب در گذشته از آن استفاده می‏کرده چنانکه‏ امرؤ القیس می‏گوید:و غارة ذات قیروان کأن أسرایها الرعال‏ (انساب:ج 4،ص 221؛معجم البلدان:ج 4،ص 276).

(33)-سیر أعلام النبلاء،ج 8،ص 528؛هدیة العارفین،ج‏ 1،ص 693؛اعلام زرکلی،ج 4،ص 319؛البدایة و النهایة،ج 12،ص 162؛تاریخ نیشابور،ص 596؛العبر فی خیر من غبر،ج 2،ص 341.

(34)-فنج کرد نام دهی در حوالی نیشابور است. (معجم البلدان،ج 4،ص 276).

(35)-معجم الأدباء،ج 2،ص 511؛وافی بالوفیات،ج 7، ص 213:دهخدا،ج 1،ص 1291.

(36)-وفیات الاعیان،ج 1،ص 148.

(37)-ابناه الرواة علی انباه النحاة ج 1 ص 121.

(38).معجم الأدباء ج 2،ص 512.

(39).وفیات الأعیان،ج 1،ص 148؛ترجمه روضات‏ الجنات،ج 1،ص 534.

(40).شذرات الذهب،ج 4،ص 57؛للبدایة و النهایة،ج 6، ص 209؛وفیات الأعیان،ج 1،ص 148؛سیر أعلام‏ انبلاء.ج 14.ص 417.

(41).ریحانه الأدب،ج 6،ص 52.

(42).معجم الأدباء،ج 2،ص 511؛ترجمه روضات‏ الجنات،ج 1،ص 534؛ریحانة الأدب،ج 6،ص 52.

(43).ریحانة الأدب،ج 6،ص 52.

(44).معجم الأدباء،ج 2،ص 511.

(45).این کتاب را سعیدی نیز نامیده‏اند.

(46).از آنجا که نسخه‏ای از این کتاب در دست نیست اطلاعی‏ راجع به مشخصات این کتاب نداریم.

(47)-متأسفانه در مورد 4 کتاب آخر هیچ اطلاعی در دست‏ نیست و فقط مورخان به اسم آنها اشاره کرده‏اند.

(48)-السلاجقه،ص 5؛تاریخ دولتهای اسلامی،ج 1، ص 265؛طبقات سلاطین اسلام،ص 135.